

اندیشیدن با احساسات

سانتیما نتالیسم از دیروز تا امروز

علیرضا کریمی صارمی

احساس از ازل ریشه در جان انسانها داشته و دارد. از ۳۰۰ هزار سال پیش که انسان نئاندرتال آتش را شناخت و آن را حیاتبخش دانست و از ۱۰۵ هزار سال پیش زمانی که دستانش را با احساس بر دیواره غار استاتواس (1) (Estatuas) در شمال اسپانیا کشید و با تمام وجود امنیت را در آن حس کرد و تا انقلابی ناآشکار در دوره پارینه‌سنگی که آفرینش هنر در اروپا رخ داد، همه نشانگر احساسی قدرتمند در وجود انسان است.

احساس، موضوعی کاملاً آشنا و ملموس برای همه ما انسانها است زیرا انسانها و حتی حیوانات، زمینه‌های مختلف احساسی را در خود دارند. البته آنچه در روش همگانی با عنوان احساس خوب یا بد از آن تعبیر میشود با آنچه در علم روانشناسی با عنوان احساس از آن یاد میشود، متفاوت است. احساس در روانشناسی، اثری است از یک محرک داخلی یا خارجی که از گیرنده‌های حسی تا سیستم اعصاب مرکزی پیش میرود و ارزش شناختی خاصی ندارد و اساس آن کاملاً فیزیولوژیک (2) است.

میتوان ادعا کرد، همین احساس است که باعث تعبیر و تفسیر انسان و نوع حیوان از محیط درون و بیرون خود میشود که نهایت آن به ادراک میانجامد. همان‌گونه که اشاره شد احساس، اثر یک محرک است که توسط مکانیزمی به اعصاب مرکزی انتقال می‌یابد. (3)

احساس نزد داروین

موضوع عاطفه و تکامل احساسات در انسان و حیوانات، در رساله کلاسیک داروین، در سال ۱۸۷۲ رایج شد. داروین به دنبال آن بود که نظریه انتخاب طبیعی خود را فراتر از تکامل ساختارهای فیزیکی به حوزه ذهن و رفتار بسط دهد و بررسی کند که چگونه احساسات نیز ممکن است به تکامل رسیده باشد. برای استدلال او، این واقعیت مهم بود که برخی از احساسات به یک شکل در مردم سراسر جهان بیان میشوند، از

جمله در مناطق دورافتاده که مردمان آن تماس کمتری با دنیای بیرون داشته‌اند، برای بیان احساسات عاطفی، یادگیری و انتقال فرهنگ خویش با مشکل ارتباطی روبه‌رو بوده‌اند. این نظریه به او نشان داد که باید يك مولفه موروثی قوی برای احساسات در افراد وجود داشته باشد. همچنین مشاهدات او بسیار حائز اهمیت بود زیرا نشان می‌داد که بروز برخی از احساسات در میان گونه‌های مختلف، به ویژه گونه‌های نزدیک به هم به شکلی مشابه ابراز شده است که نشانگر این واقعیت است که احساسات از نظر فیلوژنتیکی (4) حفظ می‌شوند. (5)

احساس سرچشمه هنر

اما در این فراز و فرود تاریخی تا به امروز احساسات در زمینه‌های مختلف زندگی انسان، زمینه‌ساز تغییراتی شگرف در خط سیر زندگی آدمیان بوده است. گاه در رفتارهای اجتماعی، گاه در قالب شعر و داستان و همچنین در قالب هنرهای تجسمی، سینما و تئاتر... به گونه‌ای که می‌توان احساس را جزو جدایی‌ناپذیر رفتارهای اجتماعی، هنر و ادبیات دانست. «زیرا می‌توان گفت که احساس، مبدا و سرچشمه هنر است، پس هر تغییری که در آن حاصل می‌شود، مسلماً آثار مستقیم بر روح محصول خود [هنرمند] یعنی اثر هنری باقی خواهد گذاشت (6).»

باید در نظر داشت که احساس و احساسگرایی در جان وجود فرهنگ، ادب و هنر ایرانی نیز تا به امروز طنین‌انداز بوده است. در لغت‌نامه دهخدا احساس یا به زبان پارسی سَهش این‌گونه معنا شده است: «درک چیزی است با یکی از حواس. اگر احساس با حس ظاهری باشد آن را مشاهدات گویند و اگر با حس باطن باشد وجدانیات.»

شفیعی کدکنی می‌گوید: «احساس در ادبیات، حالت و اعجابی است که شاعر یا نویسنده از رویداد حادثه‌ای در خویش احساس می‌کند و از خواننده یا شنونده می‌خواهد که با وی در این احساس شرکت داشته باشد. نکته مهم این است که هنرمند، نمی‌تواند احساس و حالت عاطفی را به مخاطب خویش منتقل کند، بی‌آن‌که خود آن حالت را در جان خویش تجربه کرده باشد (7).»

ابوالمجد مجدود بن آدم متخلص به سنایی (8) در طبع استغنائی خویش سروده است:

خدا یست در هر عنایي معینم

خدا یست در هر بلایي ملازم

شب و روز غرقه در احساس اویم

که تاجیست احسان او بر چکادم

احساس و اندیشه

اولین بار واژه «احساس» در زبان انگلیسی در دهه ۱۷۴۰م به صورت چاپی ظاهر شده و از آن پس واژه احساسات شروع به ایفای نقشی مهم در ادبیات نموده است.

لویی بریدولد (9) گفته است، «نمایشنامه و داستان کشف کرد که مهرورزی به بهترین وجه می‌تواند قلب را نرم کند و اشک‌هایی را که نشانه انسانیت است، جاری کند.» (10)

همان‌گونه که اشاره شد یکی از مهم‌ترین اهداف و مقصود هر صاحب قلمی به نوعی ایجاد دگرگونی در اندیشه مخاطبان‌شان است، احساس همواره عنصری مطرح و پراهمیت در عرصه ادبیات بوده و همچنان نیز هست. چنانکه کولریج، شاعر و نویسنده انگلیسی، معتقد بود: «اندیشه ژرف فقط در پرتو احساسی ژرف حاصل می‌شود (11).»

اصولا یکی از اهداف پدیدآورندگان آثار ادبی، تحت‌تأثیر قرار دادن مخاطب از طریق تحریک احساس اوست. این نکته به‌ویژه درباره مکتب رمانتیسزم (12) و آنانی که در خلق آثار ادبی از واژگان، عبارات، اصطلاحات و تعبیرات پراحساس یا احساس‌برانگیز بهره می‌جویند مصداق دارد. (13) اما بسیار مشاهده می‌شود که امروزه گاهی برای تحت‌تأثیر قرار دادن بیشتر مخاطبین شاهد گزاره‌گویی و افراط در ترسیم احساس هستیم که می‌توان به آن سانتیمانتالیسم گفت.

سانتیمانتال

استفاده از واژه سانتیمانتال در فرهنگ عامه ایران بدون آگاهی از معنای درست آن به منظور سُخره گرفتن برخی اشخاص، مورد استفاده قرار می‌گرفته است. در سال‌های گذشته این صفت کلامی، به فرنگ رفته‌ها و تحصیلکرده‌ها داده می‌شد و بدون در نظر گرفتن بار معنایی آن که همانا احساسات افراطی داشتن آن را به عنوان واژه‌ای شیک برای پیروان مُد روز... به کار می‌بردند. البته باید توجه داشت که تعریف واژه سانتیمانتال در فرهنگ معین به معنی دارای ظاهری آراسته و رفتاری همراه با ظرافت، دارای روحیه‌ای ظریف و احساساتی تعریف شده است. شاید این تعریف باعث برداشتی متفاوت از این واژه بوده است.

اما مشکل از آنجا آغاز شد که انسان با غلو کردن در ارایه واژه‌های احساسی، به دنبال جلب توجه و انحراف فکری و احساسی دیگران گام برداشت و احساسات‌گرایی افراطی را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف و حتی مقاصد شوم خود قرار داد. به‌طور مثال می‌توان از استراتژی آدولف هیتلر در سخنرانی‌ها و تحریک احساسات طرفدارانش نام برد. او با استفاده از جملاتی احساسی مردم را به وجد می‌آورد. به‌طور مثال کلید سخنرانی هیتلر در ۱۵ مارس ۱۹۲۹ در مونیخ این جملات بوده است: «اگر مردها بخواهند زندگی کنند، مجبورند دیگران را بکشند.» او تاکید می‌کرد «کشتن مردم اگر به نفع بقای هم‌نوع شما باشد اشکالی ندارد.» «ما همچنین اعتراف می‌کنیم که هر کسی که جرات کند مانع ما شود او را تکه تکه خواهیم کرد.» «آلمان چکش و دشمنان ما سندان خواهند بود.» او مردم را به اطاعت از فرمان پیشوا ترغیب می‌کرد که مردم نیز باید به این اطاعت خود افتخار کنند... (14)

محبوب طبقه متوسط

محمد فروزنده (15) می‌گوید «احساسات‌گری، [سانتیمان‌تالیسم] در واقع ابراز احساسات و عواطف بیش از حد و اغراق آمیز منبعت از مواجهه با یک پدیده است. اساسی‌ترین آسیب غلبه این پدیده، سرپوش گذاشتن خودآگاهانه و اغلب ناخودآگاهانه بر وجوه دیگر و غیاب عقلانیت لازم در پارادایم علمی است.» (16)

اما با تمام این مطالب، احساس عشق و نفرت نیز جایگاه تمام‌عیاری در جسم و روح ما انسان‌ها دارد. گاهی در تعادلی ناپایدار عاشق می‌شویم و گاهی سراسر وجودمان را نفرت فرا می‌گیرد و در نهایت در غباری از ابر احساسی آغشته به عوام‌فریبی در مسیر جاده بن‌بست احساس‌گرایی افراطی یا سانتیمان‌تالیسم قرار می‌گیریم که غالباً موجب ناتوانی در ارزیابی عقلانی احساسات می‌گردد، به گونه‌ای که بر اساس آن استدلالی مبالغه‌آمیز صورت می‌پذیرد.

احساس‌گرایی در درجه اول به عنوان یک پدیده، در طبقه متوسط جامعه توسعه یافت که مهربانی و بروز احساس به عنوان یک ویژگی شخصیتی مطلوب در آن به شمار می‌رفت. پیدایش سانتیمان‌تالیسم ادبی از اواسط تا اواخر قرن هجدهم میلادی در انگلستان بوده و در حدود دهه ۱۸۲۰ به فرهنگ اروپایی مسلط شده است. یکی از نمایندگان برجسته این ژانر، جیمز تامسون (17) اسکاتلندی بود که مجموعه‌ای از اشعار فصل‌ها را نوشت.

در فرانسه نیز آثار آنتونی پِروِست (18) بسیار محبوب بود، خوانندگان مجذوب کتاب‌هایی مانند مانون لسکو (19) و پروفیسور انگلیسی (20) شدند. اندکی بعد، فیلسوف و متفکر سویسی ژان ژاک روسو یکی از رمان‌های اصلی احساسات‌گرایی به نام «ژولی، یا هلویز جدید» (21) را نوشت. البته ویژگی تمامی این آثار در احساسی بودن و ارجاع اجباری به اخلاق بود.

نویسندگان سانتیمان‌تال در آن دوره عمدتاً از طبقه متوسط جامعه بودند. آنها با گنجاندن لفاظی مذهبی در نوشته‌های خود، غالباً توسط منتقدان سکولار (22) که رفتاری مردانه داشتند مورد انتقاد شدید قرار می‌گرفتند و باعث می‌شد تا به گونه‌ای تحقیرآمیز و اغلب بدون مطالعه آثار نویسندگان زن اواسط قرن نوزدهم، آثار آنها را مورد نقد کوبنده قرار دهند.

دهه زنانه

فرد لوئیس پتی (23) در سال ۱۹۴۰م در کتاب خود این دوره را به عنوان «دهه پنجاه زنانه» توصیف کرد و از «فانی فرن» (24) به عنوان نویسنده‌ای که دارای حزن‌انگیزترین اخلاق زنانه آن دوره است نام برد.

هربرت راس براون (25) نویسنده امریکایی با مطالعه در مورد دوران پیش از جنگ جهانی، سانتیمان‌تالیسم را یک «بیماری» نامید و نویسندگان زن آن دوره را به دلیل عدم پرداختن به آنچه برای او مسائل «واقعی» بود، سرزنش می‌کرد.

نویسندگان سانتیمان‌تال آن دوره علاوه بر تلاش‌های خود برای پایان دادن به برده‌داری، مسائل جنسیتی را نیز مورد بررسی قرار داده و بی‌عدالتی‌هایی مانند قوانین مالیو ناتوانی‌های قانونی و نگرش‌های فرهنگی تحقیرکننده به زنان را آشکار کردند. برای مثال، فانی فرن نویسنده امریکایی از استراتژی‌های مرسوم [غلو در بیان ادبی] برای آشکار کردن نابرابری‌ها در وضعیت زنان در نوشته‌های خود استفاده کرد. او با این واقعیت که زنان عاقل را می‌توان بدون هیچ دلیلی در دیوانه‌خانه‌ها حبس کرد و درآمد مالی آنها را در اختیار گرفت و فرصت‌های شغلی استثمارگرانه یا ازدواج اجباری را به آنها تحمیل کرد به رشته تحریر درآورد. البته چنین نوشته‌هایی همواره با جلب همدردی خوانندگان زن و تحسین آنها روبه‌رو می‌شد، ولی با این وجود، باز هم زنان بدون هیچ‌گونه واکنشی از شوهران طالم خود اطاعت

سانتیما نتالیسم در نقاشی

سانتیما نتالیسم ادبی در نقاشی آن زمان نیز تاثیر گذاشت و در پایان دوره روکوکو (27)، به هنرهای تجسمی رسوخ کرد. هنرمندانی که در ژانر احساسات‌گرایی کار می‌کردند، از جنبه تاریک طبیعت انسانی دوری نموده و حسادت و طمع، خشم و تمایلات جنسی افراطی را از آثار خود بیرون راندند. به‌طور مثال ژان بابتیست گروز (28) نقاش شناخته‌شده فرانسوی هنرمندی با گرایش سانتیما نتالیسم بود که آثار او مملو از آموزش و افراط‌گرایی در بیان احساس است. او با این آرزو که آثارش بتواند تاثیرات اخلاقی مثبتی در جامعه به جای بگذارد همراه با آثار هنری خود توضیحاتی را نیز ارائه می‌نمود. (29)

باید توجه داشت تصویرسازی سانتیما نتالیسم یا احساسات‌گرایی با فمینیسم (30)، راه خود را به دنیای هنر باز کرد، زمانی که تصویرسازی به هندسه‌های واضح مینیمالیستی و زمینه‌های رنگی خالص انتزاعی پسا نقاشی نزول کرده بود، به وسیله هنر مفهومی از پای درآمد. در حالی که مدت زمان جنبش الگو و دکوراسیون (31) کوتاه بود، اما بازوی سیاسی هنر فمینیستی برای بالا بردن آرمان خود در احساسات‌گرایی ثابت‌قدم ماند. در این خصوص، چیزی که سانتیما نتالیسم او اواسط قرن نوزدهم را از دوره‌های دیگر متمایز می‌کند، این است که به‌طور کلی به عنوان جنبشی زنانه شناخته می‌شود. (32)

در ادامه این نگرش، موزه جدید هنرهای معاصر نیویورک در سال ۱۹۴۴م نمایشگاهی تحت عنوان «دختران بد» (33)، را به عنوان سیری بر هنر فمینیستی معاصر برگزار کرد. در این نمایشگاه، عروسک‌های باریبی حلق‌آویز شده، نوزادان عقبمانده ذهنی که شامل هزاران مواد مصرفی صورتی رنگ بود را در قالب هنر چیدمانی (34)، به نمایش گذاشت. مطمئناً، بسیاری از هنرمندان در نمایش چیدمانی و من‌هاوس (35) یا در نمایشگاه دختران بد، با همذات‌پنداری با موضوع این نمایشگاه‌ها، احساس می‌کردند که انگار در خانه خود هستند. (36)

بنابراین شاید بتوان گفت هنرمندان معاصر که با احساسات‌گرایی سر و کار دارند میراث مستقیم فمینیسم را منعکس می‌کنند.

احساس‌برانگیز یا الهام‌بخش

اما جایگاه سانتیمانتالیسم در هنر چیست؟ آیا اغراق در بروز احساسات و آرایه آن در قالب يك اثر هنري نشان از سانتیمانتالیسم در هنر محسوب میشود؟

دکتر ایلانا سیمونز (37) در این رابطه سوالی را مطرح میکند. او می‌پرسد: تفاوت بین هنري که احساس را در شما برمی‌انگیزد و هنري که به وسیله احساس الهام‌بخش شماست، چیست؟ او می‌گوید به هر حال، تمام هنرها برای برانگیختن يك احساس یا واکنشی به موضوعی احساسی در زندگی ساخته شده‌اند. يك هنرمند فیلم خود را می‌سازد زیرا به موضوعی فکر می‌کند که برای او ارزش مثبت یا منفی دارد. او می‌خواهد که شما را تحت‌تاثیر احساسات خود قرار دهد. شاید یکی از تعریف‌های هنر احساسی این باشد که تجربه‌ای را که الهام‌بخش احساسات است را با بیانی ساده آرایه کند.

اما دکتر متیو بویلستون (38)، دانشیار دانشگاه باپتیست هیوستن نظری متفاوت دارد؛ او در ۲۰ اکتبر ۲۰۱۷م در مقاله‌ای با عنوان «هنر احساسی چیست و چرا برای شما بد است؟» می‌گوید: به‌طور سنتی، هنر سانتیمانتال هنري است که بر احساسات، عواطف و غم و اندوه یا دلتنگی، به بهای از دست دادن عقل یا منطق تأکید می‌کند. او می‌گوید هنر سانتیمانتال خودآزارگر است و بازنمایی کامل و واقعی موضوع هنر را از طریق جذابیت‌های اغراق‌آمیز خود به احساسات تحریف می‌کند. او در این مقاله، تعریف سانتیمانتالیسم یا «احساس‌گرایی» را گسترده‌تر می‌کند تا بسیاری از تحریف‌های هنري مرتبط را در بر گیرد. او توضیح می‌دهد که هنر با خدای خالق ما چه ارتباطی دارد و چرا قدردانی از هنر احساساتی برای شما بد است. او اشاره می‌کند که هنر سانتیمانتال به هر اثر هنري اطلاق می‌شود که یکی از عناصر موجود در خود را به قیمت فدا کردن عناصر دیگر منحرف یا بیش از حد روی آن تأکید می‌کند. به عنوان مثال، رمان‌هایی که بیش از حد بر طرح داستان به‌ازای سبک تأکید می‌کنند، احساساتی هستند و رمان‌هایی که بیش از حد به سبک داستانی نیز تأکید می‌کنند، به همان اندازه احساساتی هستند.

او اضافه می‌کند اگر فرض کنیم که خداوند، جهان را به شیوه‌ای که يك هنرمند اثر هنري خود را خلق می‌کند ساخته است، پس باید فرض کنیم که هر عنصری از يك اثر هنري با جنبه‌ای از خداوند هنرمند و خالق مطابقت دارد. وقتی به موسیقی گوش می‌دهیم، می‌توانیم این را خیلی واضح ببینیم که برخی از عناصر موسیقی مانند ملودی، هارمونی، ریتم، لحن و صدا، اجزای سازنده هنر موسیقی هستند و در اصل می‌توان

گفت آفریده خداوند بوده و نمایانگر جلوه‌ای از شخصیت خلاق اوست. خداوند ملودی، هارمونی، ریتم، لحن، تُن و تمام عناصر دیگر موسیقی را آفریده است. وقتی روی يك عنصر موسیقی به بهای تمام عناصر دیگر تاکید می‌کنیم، مثلا می‌گوییم ریتم، چندین کار منفی انجام می‌دهیم یعنی کل قطعه موسیقی را تحریف می‌کنیم. اگر انسان خدا گونه است، پس وقتی يك اثر هنری می‌سازد، به آن بخش‌هایی از خودش دسترسی پیدا می‌کند که تصویری از خالق هنرمند اوست. در غیر این صورت با تاکید بر يك عنصر از عناصر تشکیل‌دهنده يك هنر به بهای نادیده گرفتن دیگر عناصر آن، سویه‌هایی از هنر آفرینشگر بزرگ را که با شخصیت او مطابقت دارد محدود نموده و مانع از توسعه آن می‌شود، زیرا ما به شکل او ساخته شده‌ایم، اما متأسفانه اجازه می‌دهیم آن خداگونه بودن از طریق استفاده نادرست از احساسات منحرف شود.

سانتیمانتالیسم و زندگی

متیو بویلستون با طرح این سوال که: چگونه سانتیمانتالیسم در هنر این فرآیند زندگی ما را خراب می‌کند؟ می‌گوید اجازه دهید مثال متفاوتی ارائه نمایم: عشق. عناصر عشق شامل رابطه جنسی، شفقت، ایثار، صبر، مهربانی، دوستی و وفاداری است، اما محدود به آنها نیست. اگر ما بر رابطه تنانه به قیمت تمام عناصر دیگر عشق تاکید کنیم، به سرعت متوجه می‌شویم که چرا سانتیمانتالیسم تا این حد برای خودمان مضر است. در واقع، فرهنگ عامه از قبل عشق را با تقلیل آن به یکی از عناصر آن، یعنی جنسیت، احساساتی می‌کند. هنگامی که این بازنمایی احساسی از رابطه تنانه به‌طور خاص برای هدفی ناپسند طراحی شده باشد، آن را هرزه‌نگاری می‌نامیم. او اضافه می‌کند چقدر دلم می‌خواهد برای هنر احساسی سخنی قدرتمند داشته باشیم. اگر خدا عشق است، هر يك از این عناصر عشق با عنصری از شخص خدا مطابقت دارد. اگر شما خدا گونه هستید، با عدم رشد حس صبر، مهربانی، ایثار، دوستی، شفقت و وفاداری در کنار تمایلات خود در ازدواج، هرگز نمی‌توانید به عنوان شخصی خدا گونه در عشق رشد کنید و رشد نخواهید کرد تا توانایی‌های بالقوه خود را برآورده کنید. این مثال با مطالب ذکر شده قبلی متصل است. ریتم از دیرباز با طبیعت ما مرتبط بوده است. بنابراین «احساس‌انگاری» در يك اثر هنری به معنای تمرکز غیرواقعی بر يك قطعه از قلمروی است که هنر پوشش می‌دهد. (39)

در خاتمه باید اذعان داشت که در عصر حاضر استفاده از واژه سانتیمانتال در فرهنگ هر کشوری متفاوت بوده و متأسفانه معنای

درست آن با آنچه از دیروز تا به امروز از آن استفاده می‌شده است بسیار تغییر یافته است زیرا سانتیمان‌تالیسم با هدف تقدس بخشیدن به عشق و عاشقی و تبدیل آن به يك عشق معنوي ظهور کرد. در ابتدا بر پاك بودن و یگانه بودن تجربه عشق تاکید می‌کرد و بر ارزش‌های انسانی ارج می‌نهاد اما به مرور سانتیمان‌تالیسم جایگاه قدسی خود را به احساسات‌گرایی افراطی داد و در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و هنری و حتی مناسک مذهبی دستخوش ابتذال و از هم گسیختگی بنیادی شد.

***عکاس، مدرس دانشگاه علم و صنعت ایران**

منابع در دفتر روزنامه موجود است

داروین به دنبال آن بود که نظریه انتخاب طبیعی خود را فراتر از تکامل ساختارهای فیزیکی به حوزه ذهن و رفتار بسط دهد و بررسی کند که چگونه احساسات نیز ممکن است به تکامل رسیده باشد. از دید او برخی احساسات به يك شکل در مردم سراسر جهان بیان می‌شوند، از جمله در مناطق دور افتاده که مردمان آن تماس کمتری با دنیای بیرون داشته‌اند، برای بیان احساسات عاطفی، یادگیری و انتقال فرهنگ خویش با مشکل ارتباطی روبه‌رو بوده‌اند.

شفیعی کدکنی می‌گوید: «احساس در ادبیات، حالت و اعجابی است که شاعر یا نویسنده از رویداد حادثه‌ای در خویش احساس می‌کند و از خواننده یا شنونده می‌خواهد که با وی در این احساس شرکت داشته باشد.

نکته مهم این است که هنرمند، نمی‌تواند احساس و حالت عاطفی را به مخاطب خویش منتقل کند، بی‌آنکه خود آن حالت را در جان خویش تجربه کرده باشد.

منبع: روزنامه اعتماد 9 آبان 1402 □□□□□□